

مجلة الجمعية الإيرانية للغة العربية وآدابها، فصلية
علمية محكمة، العدد الـ ٧٧، شتاء ١٤٠٤ هـ. ش،

٢٠٢٥ م؛ صص ٣٥٤-٣٢٧

**The Fluidity of Meaning in the Binary Oppositions of
One Thousand and One Nights: A Deconstructive
Approach of Jacques Derrida (Case Study: The Story of Nur
al-Din and His Brother Shams al-Din)**
Article Type: Research

*Maryam Atharinia¹, Hossein Abavisani*², Zohreh Naemi³, Soghra falahati⁴*

Abstract

Deconstruction, as both a theoretical and practical approach to textual reading, questions the existence of a definitive meaning or ultimate coherence in a text and emphasizes the relativity and indeterminacy of meaning. Building on this framework, the present study employs a descriptive-analytical approach to examine the representation of binary oppositions and the fluidity of meaning in the story Nural-Din and His Brother Shamsal-Din from One Thousand and One Nights. The narrative analysis is structured in three stages: first, identifying the binary oppositions and determining the dominant pole; second, revealing the instability of the dominant pole and examining moments of semantic rupture; and third, investigating the interplay of human agency with supernatural destiny. Moreover, the concept of decentering, as a core element of Derrida's thought, is also examined. The findings indicate that the narrative of Nural-Din and Shamsal-Din is grounded in the fluidity and suspension of meaning. Although the opposition between destiny and human agency appears hierarchical on the surface, its boundaries collapse in the deeper layers of the text, and human agency plays an active role in the realization of destiny. Thus,

¹. PhD in Arabic language and literature, Kharazmi University, Faculty of Literature, Karaj, Iran. orcid.org/0009-0008-8275-3490

². Corresponding author, Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature of Kharazmi University, Faculty of Literature, Karaj, Iran. *Email:* hosein.abavisani@khu.ac.ir. orcid.org/0000-0003-2416-5654

³. Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature of Kharazmi University, Faculty of Literature, Karaj, Iran. orcid.org/0000-0003-1808-5981

⁴. Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature of Kharazmi University, Faculty of Literature, Karaj, Iran. orcid.org/0000-0002-7272-4177

the story moves away from a centralized structure and transforms into a fluid network of interactions and events.

Keywords: Jacques Derrida, deconstruction, binary oppositions, One Thousand and One Nights, Nur al-Din and Shams al-Din.

1. Introduction

This study examines the fluidity of meaning in the binary oppositions of One Thousand and One Nights, focusing on the story “Nur al-Din and His Brother Shams al-Din.” Traditional literary criticism often treats binary structures as fixed and hierarchical, while Derrida’s deconstruction reveals their inherent instability and interplay. By applying deconstructive analysis, this research explores how the text destabilizes established oppositions such as fate and agency, and how meaning shifts beyond rigid interpretive boundaries.

Research Questions

Accordingly, the main research question of this study is as follows: How does the story “*Nur al-Din and His Brother Shams al-Din*” represent binary oppositions through the fluidity of meaning within the framework of Jacques Derrida’s theory of deconstruction?

2. Theoretical foundations of research

The present study is grounded in Jacques Derrida’s theory of deconstruction, which provides a framework for analyzing the instability and fluidity of meaning in texts. Deconstruction serves three main functions: (1) revealing contradictions and gaps within the text, (2) emphasizing the reader’s role in the production of meaning, and (3) highlighting the dynamic and unstable nature of textual structures. While Derrida’s theory encompasses several key concepts—such as metaphysics of presence, logocentrism, *différance*, and supplement—this study focuses primarily on two core components relevant to the research: binary oppositions and the decentering of meaning. These concepts offer essential tools for examining how *Nur al-Din and His Brother Shams al-Din* destabilizes established oppositions and generates multiple layers of meaning.

3. Methodology

The present study employs a descriptive–analytical approach to examine the representation of binary oppositions and the fluidity of meaning in the story “*Nur al-Din and His Brother Shams al-Din*” from *One Thousand and One Nights*. The analysis was conducted in three steps: first, identifying binary oppositions and determining the

dominant pole; second, revealing the instability of the dominant pole and highlighting moments of semantic disruption; and third, exploring the interplay between human agency and supernatural fate. In addition, the concept of decentering, as a fundamental element of Derrida's thought, was considered throughout the analysis.

4. Results

The deconstructive analysis of "*Nur al-Din and His Brother Shams al-Din*" revealed that the narrative is not based on fixed binary oppositions or a stable center of meaning, but rather on the fluidity and suspension of meaning. While the contrast between fate and human agency appears hierarchical on the surface, deconstruction shows that these boundaries are permeable, and agency interacts dynamically with fate. Continuous shifts in roles and implications destabilize the apparent structure of the narrative. As a result, the story emerges as a multi-layered, open-ended text that allows for multiple interpretations and demonstrates how rigid binary oppositions are destabilized.

سیالیت معنا در تقابل‌های دوگانه هزار و یک شب؛ با رویکرد ساختارشکنی

ژاک دریدا (مطالعه موردی: داستان نورالدین و برادر او شمس‌الدین)

نوع مقاله: پژوهشی

مریم اطهری نیا^۱، حسین ابویسانی^{۲*}، زهره ناعمی^۳، صغری فلاحی^۴

۱. دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خوارزمی، کرج، ایران.
۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی، کرج، ایران.
۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی، کرج، ایران.
۴. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی، کرج، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۱۵

چکیده

ساختارشکنی به عنوان رویکردی نظری و عملی در خوانش متن، وجود معنی قطعی یا انسجام نهایی در متن را مورد تردید قرار می‌دهد و بر نسبیت و نبود قطعیت در معنا تأکید دارد. با تکیه بر این چارچوب، پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی بازنمایی تقابل‌های دوگانه و سیالیت معنا در داستان «نورالدین و برادرش شمس‌الدین» از هزار و یک شب می‌پردازد. تحلیل داستان در سه گام سامان یافته است: شناسایی تقابل‌های دوگانه و تعیین قطب مسلط، آشکارسازی ناپایداری قطب غالب و بررسی لحظات گسست معنایی، و واکاوی درهم‌تنیدگی تدبیر انسانی با تقدیر فراطبیعی. علاوه بر این، مفهوم مرکززدایی نیز به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های بنیادین اندیشه دریدا بررسی شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که داستان نورالدین و شمس‌الدین بر سیالیت و تعلیق معنا استوار است. با این حال؛ تقابل تقدیر و تدبیر که در ظاهر سلسله‌مراتبی می‌نماید، در عمق متن، مرزهای آن فرو می‌ریزد و تدبیر انسانی نقشی فعال در تحقق تقدیر بر عهده می‌گیرد. بدین ترتیب، داستان از ساختار مرکزمند فاصله می‌گیرد و به شبکه‌ای سیال از تعاملات و رویدادها تبدیل می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ژاک دریدا، ساختارشکنی، تقابل‌های دوگانه، هزار و یک شب، نورالدین و شمس‌الدین.

۱. مقدمه

ادبیات، همواره عرصه‌ای برای بازنمایی و بازآفرینی تقابل‌های بنیادین زندگی انسانی بوده است؛ تقابل‌هایی که در ظاهر، مرزهای روشن دارند، اما در بطن خود سرشار از تناقض و گسست‌اند. در میان آثار برجسته روایی، هزار و یک شب جایگاهی ویژه دارد؛ این اثر به دلیل ویژگی‌های ساختاری و محتوایی خود، در حکم دایره‌المعارف تاریخی و اجتماعی از زندگی مردمان در دوران‌های گذشته به شمار می‌آید. (الفاخوری، ۱۹۸۶: ۶۰۷) اثری چندلایه و تأویل‌پذیر که خواننده را با طیفی از تقابل‌های دوگانه روبه‌رو می‌سازد، تقابل‌هایی که فراتر از سطح داستان، به بنیان‌های فرهنگی و معرفتی زمانه اشاره دارند.

ذهن انسان به‌طور کلی تمایل دارد تجربیات خویش را بر اساس تقابل‌های دوتایی سازمان دهد؛ تقابل‌هایی که با تثبیت یک قطب در جایگاه برتر، امکان بازنمایی ایدئولوژی حاکم را فراهم می‌سازند. (تایسن، ۱۳۸۷: ۲۵۴) رویکردهای سنتی نقد ادبی غالباً این تقابل‌ها را به‌صورت ساختارهای پایدار و قطعی تبیین می‌کردند و داستان را بر اساس یک «مرکز» یا «قطب مسلط» شکل می‌دادند و بدین ترتیب، امکان پویایی و تداخل معانی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. با این حال، تجربه خوانش‌های معاصر نشان می‌دهد که متن ادبی واجد گسست و ناپایداری است؛ هیچ تقابل دوتایی در متن ادبی به‌طور مطلق برقرار نمی‌ماند و هرگونه تثبیت معنایی، همواره در معرض لغزش است. در این زمینه، نظریه ساختارشکنی ژاک دریدا چشم‌اندازی نو برای مطالعه متون ادبی ارائه می‌دهد. ساختارشکنی، نه تنها گسست‌ها و تناقض‌های درونی متن را آشکار می‌سازد، بلکه با نفی مرکزیت معنا و نشان دادن نقش عناصر حاشیه‌ای، فرآیند تولید معنا را پویا و لغزان می‌کند. هر تقابل دوگانه در متن ادبی بیش از آن‌که نظامی پایدار باشد، عرصه‌ای برای تداخل و جابه‌جایی معناست.

داستان «نورالدین و برادرش شمس‌الدین» از هزار و یک شب به دلیل چندلایه بودن و تمرکز بر کشمکش‌های بنیادین، بستری مناسب برای بررسی این وضعیت فراهم می‌آورد. این روایت در ظاهر بر محور کشمکش میان دو برادر استوار است، اما در لایه‌های عمیق‌تر خود تقابل میان تقدیر و تدبیر را به تصویر می‌کشد. از همین رو، ضرورت خوانشی ساختارشکنانه احساس می‌شود؛ خوانشی که ظرفیت‌های معنایی فراتر از معانی ابتدایی و مرکزی متن را آشکار سازد، معنایی که تاکنون به دلیل فقدان بازخوانی متفاوت مجال بروز نیافته‌اند. بر این اساس، پرسش

اصلي پژوهش حاضر چنین است: داستان نورالدین و برادرش شمس‌الدین چگونه از رهگذر سیالیت معنا، تقابل‌های دوگانه را در چارچوب نظریه ساختارشکنی بازنمایی می‌کند؟

۱-۱. پیشینه پژوهش

از آن‌جا که این پژوهش به خوانشی ساختارشکنانه از داستان نورالدین با برادرش شمس‌الدین در مجموعه هزار و یک شب می‌پردازد، لازم است پژوهش‌های انجام‌شده در سه حوزه مستقل اما مرتبط بررسی شوند:

الف) پژوهش‌های مرتبط با ساختارشکنی

مطالعات متعددی به بررسی ساختارشکنی در متون ادبی پرداخته‌اند. برای نمونه، فرید مناصریه (۲۰۱۹) در مقاله «تلقي التفكيكية في الخطاب النقدي العربي: دراسة في المفاهيم والآليات» منتشر شده در مجله إشکالات فی اللغة والأدب، شماره ۳، به بررسی چگونگی مواجهه نقد ادبی عربی با نظریه ساختارشکنی پرداخته است. نویسنده، ورود این نظریه به گفتمان نقدی عرب را پدیده‌ای علمی و معرفت‌شناختی دانسته و مفاهیم و سازوکارهای بنیادین و اساسی را تحلیل کرده است. مناصریه همچنین با بررسی دیدگاه‌های عبدالله الغدामी، یکی از منتقدان برجسته عرب، تلاش کرده است جایگاه و تأثیر این رویکرد را در نقد ادبی معاصر عربی تبیین کند.

همچنین مهد بن محمد القرشی در مقاله‌ای با عنوان «التفكيكية: مفهومها، أصولها، تطورها، نقدها»، (۲۰۲۰)، مجله أبحاث، شماره ۱۹، مفهوم و سیر تطور ساختارشکنی را مورد بررسی قرار داده و بر ناپایداری و تأخیر در معنا و اهمیت کاربرد این رویکرد در تحلیل متون دینی تأکید کرده است. پژوهش‌هایی دیگر چون رحمانی و همکاران در مقاله «مسرحة أهل الكهف لتوفيق الحكيم في ضوء النقد التفكيكي» (۱۳۹۶) دراسات الادب المعاصر، شماره ۳۶، و عبدی و ذوالفقاری در مقاله‌ای با عنوان «قراءة تفكيكية للقصة القصيرة (يا أيها الكرز المنسى لكريا تامر نموذجاً)»، (۱۴۰۲) منتشر شده در فصلیه دراسات فی السردانية العربية، شماره ۱۰، نشان داده‌اند که خوانش ساختارشکنانه می‌تواند پراکندگی معانی و دوگانگی‌های متضاد را در متون ادبی آشکار سازد. با این حال، این مطالعات عمدتاً بر متون دیگر تمرکز دارند و حکایت نورالدین و شمس‌الدین را به صورت متن‌محور بررسی نکرده‌اند.

ب) پژوهش‌های مرتبط با مجموعه هزار و یک شب

سیالیت معنا در تقابل‌های دوگانه هزار و یک شب؛ با رویکرد ساختارشکنی... حسین ابویسانی*،

در حوزه مجموعه هزار و یک شب نیز پژوهش‌های متعددی انجام شده است. برای نمونه سحر دریاب در پایان‌نامه‌ای با عنوان «بررسی هزار و یک شب بر اساس آراء ژاک دریدا» (۱۳۸۹) به شکلی کلی و بر مبنای تبیین اجمالی آرای ژاک دریدا، این مجموعه را بررسی کرده است. ولی تحلیل جامع متن‌محور از داستان «نورالدین و شمس‌الدین» ارائه نداده است. همچنین فروغ رنجبر در پایان‌نامه‌ای با عنوان «بررسی تقدیرباوری در هزار و یک شب» (۱۳۹۳) با تمرکز بر تقدیرگرایی، جایگاه این اندیشه را در حکایت‌های مختلف این مجموعه تحلیل کرده است. این پژوهش‌ها، سهم قابل توجهی در شناخت این حوزه داشته‌اند، اما تحلیل دقیق و ساختارشکنانه‌ای از داستان نورالدین و شمس‌الدین در آن‌ها به چشم نمی‌خورد.

ج) پژوهش‌های مرتبط با داستان «نورالدین و برادرش شمس‌الدین»

تنها مطالعه مستقیم در این حوزه، توسط میترا حاجی‌زاده (۱۳۹۷) انجام شده است. وی در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل حکایت نورالدین و شمس‌الدین از هزار و یک شب بر اساس نظریه جوزف کمبل» (فصلنامه زبان و ادبیات فارسی)، شماره ۱۴، مراحل سفر قهرمان داستان را بر حکایت تطبیق داده است. در این پژوهش، ساختارشکنی و سیالیت معنا مورد توجه قرار نگرفته است.

مرور پژوهش‌های انجام شده، نشان می‌دهد که مطالعات گذشته یا تحلیل‌های کلی مجموعه را مدنظر داشته‌اند یا به جنبه‌های مضمونی و ساختاری پرداخته‌اند و سیالیت معنا در تقابل‌های دوگانه داستان «نورالدین و شمس‌الدین» از منظر ساختارشکنی دریدا تاکنون به‌طور متن‌محور بررسی نشده است. نوآوری پژوهش حاضر در دو محور اصلی قرار دارد:

۱. تمرکز بر سیالیت معنا در تقابل‌های دوگانه داستان «نورالدین و شمس‌الدین» و واکاوی آن در چارچوب نظریه ساختارشکنی ژاک دریدا.
۲. تحلیل متن‌محور و مصداقی با تأکید بر نفی مرکزگرایی و جابه‌جایی معنایی در روایت، که امکان بازخوانی پویا و چندلایه متن را فراهم می‌آورد و خلأ مطالعات پیشین در زمینه خوانش ساختارشکنانه را پر می‌کند.

۲. مبانی نظری

۲-۱. مفهوم ساختارشکنی

در زبان فارسی، ساختار شکنی معادل‌های گوناگونی چون بن‌فکنی، واسازی، شالوده‌شکنی و ساختارزدایی دارد. در این پژوهش، با چشم‌پوشی از اختلاف‌نظرهای موجود، اصطلاح «ساختار شکنی» به عنوان معادل این واژه به کار رفته است. در زبان عربی نیز در معادل‌یابی این اصطلاح اختلاف نظرهایی وجود دارد؛ از جمله‌المسیری آن را به الانزلاقیه ترجمه کرده است (المسیری، ۲۰۰۳: ۱۱۱) و برخی هم از معادل‌هایی چون «التفکیکیه»، «التقویض» و «التشریحیه» بهره برده‌اند. در این میان، دو معادل «التفکیکیه» و «التقویض» رایج‌تر و دقیق‌تر دانسته شده و اصطلاح «التشریحیه» فاقد دقت لازم تشخیص داده شده است. (قصاب، ۱۴۳۰: ۱۸۳) ساختار شکنی، در اصطلاح، نظریه و رهیافتی عملی در خصوص خوانش متن است. این رهیافت، تصور اینکه نظام زبان، زمینه‌هایی را فراهم می‌کند که برای ایجاد انسجام یا وحدت در متن ادبی و یا یافتن معنی نهایی و قطعی آن مناسب است، مورد تردید قرار می‌دهد و آن را واژگون می‌سازد. (Abrams, 2005: 56) بنابر آنچه عنانی درباره این اصطلاح آورده است، ساختار شکنی به معنای «گسستن، یا حتی از بین بردن ارتباطات مفروض بین زبان و هر چیزی که خارج از آن است، می‌باشد. به بیانی دیگر ساختار شکنی به معنای انکار توانایی زبان است مشروط بر اینکه ما را به چیزی یا هر پدیده‌ای ارجاع دهد که قابل اعتماد باشد.» (عنانی، ۱۹۹۷: ۱۳۱) این اصطلاح در نگاه اول بیانگر از بین بردن، تخریب و تجزیه است که معمولاً با چیزهای قابل مشاهده و مادی همراه است اما در لایه‌های عمیق‌تر خود و در سطحی گسترده‌تر، فراتر از تخریب و تحلیل سطحی می‌رود و به بازخوانی و بازسازی گفتمان‌ها و نظام‌های فکری بر اساس اجزای تشکیل‌دهنده آن‌ها می‌پردازد. (ابراهیم و الآخرون، ۱۹۹۶: ۱۱۴) بدین ترتیب، ساختار شکنی با بازخوانی متن و تحلیل تقابل‌ها و تناقض‌های درونی، انسجام ظاهری و معانی قطعی را زیر سؤال می‌برد و مفروضات پنهان و نظام‌های فکری متن را آشکار می‌کند.

۲-۲. کارکرد ساختار شکنی

کارکرد ساختار شکنی را می‌توان در سه حوزه اصلی زیر دسته‌بندی کرد: ۱. آشکارسازی تناقض‌ها و گسست‌های متن. ۲. نقش خواننده در تولید معنا. ۳. پویایی معنا و ناپایداری متن.

۲-۲-۱. آشکارسازی تناقض‌ها و گسست‌های متن

ساختار شکنی «در پی به نمایش گذاشتن و بهره‌کشی از شکاف‌ها، تناقضات، سرگشتگی‌ها و تسلسل‌های بی‌پایان است و به عنوان موضعی تأویلی، پیش‌انگاره‌های دراز دامن محاکاتی و

سیالیت معنا در تقابل‌های دوگانه هزار و یک شب؛ با رویکرد ساختارشکنی... حسین ابویسانی*،

بیانگرایانهٔ مربوط به نوشتار ساده و بی‌آمیغ را زیر پا می‌گذارد.» (قاسمی‌پور، ۱۳۸۸: ۱۴۱) در ساخت‌شکنی، متن - برخلاف دیدگاه ساختارگرایی - تمایل به هماهنگی و انسجام ندارد و به سوی ناهماهنگی و گسستگی میل می‌کند. همهٔ متون حاوی عناصری از گسست، بریدگی و شکاف‌اند که درک دقیق آن‌ها امکان قرائت‌های حاشیه‌ای و متناقض را فراهم می‌آورد و معنای آشکار و قطعی متن را زیر سؤال می‌برد. (بشیندر، ۲۰۰۵: ۷۶) این رویکرد در پی آن است که نقطهٔ تناقض درون متن را شناسایی کند؛ جایی که متن با محدودیت‌های شکل‌دهندهٔ خود درگیر می‌شود و می‌کوشد از چارچوب‌های قالب واقع‌گرایانه‌اش رهایی یابد. (بلزی، ۱۳۸۴: ۱۳۸) با چنین روندی در «نخستین مرحلهٔ خواندن متن ادبی، «معنایی موقت» حاصل می‌شود اما عناصر متناقض در متن بلافاصله زمینهٔ معنایی دیگر را نشان می‌دهند. بنابراین در هر خوانشی معنای تازه‌ای ظهور می‌کند و در جریان بی‌پایان قرائت‌ها، معنای متن از یک تفسیر تا تفسیر دیگر به تعویق می‌افتد و این گونه، شالودهٔ متن پیوسته «شکسته و واسازی» می‌شود؛ یعنی معنای مرکزی و قطعی آن از بین می‌رود و معانی بی‌شماری که گاه متناقض‌اند و همدیگر را نفی می‌کنند به ذهن خواننده می‌آیند. بر اساس این اصل که مبنای نظریهٔ ساخت‌شکنی در نقد ادبی است، ادبیات ذاتاً ساخت-شکن است؛ یعنی متن ادبی در فرایند قرائت‌های مختلف، پیوسته در کار شکستن ساختار خویش و واسازی آن است.» (فتوحی، ۱۳۸۷: ۱۱۱)

۲-۲-۲. پویایی معنا و ناپایداری متن

ساخت‌شکنی «نوعی فراروی از تصور جزمی ساختار و حرکتی به طرف سیال شدن آن است و کوششی است برای القاء این باور که رابطهٔ میان دال و مدلول از صورت قطعی و لایتغیر خود خارج گردد و پذیرفته شود که هر دال می‌تواند مدلول‌های متعدد و بلکه متکثری داشته باشد و از متن یا اثری که مجموعه‌ای از دال‌ها و مدلول‌هاست، مفاهیم و تأویلات متنوعی حاصل آید.» (امامی، ۱۳۸۲: ۲۲) از منظری دیگر ساختارشکنی «زوایایی از متن و زبان را در برابر ما می‌گشاید که در پرتو آن می‌توان پیش‌فرض‌های فرهنگی و سنت نهفته در متن را بازیافت. ساختارشکنی از این رو شکست حکومت نشانه‌هایی است که پدیدارگونه بر متن غلبه دارند. با شکستن این حکومت نشانه سالارانه، متن چند ساحتی و چند وجهی می‌شود و امکانات درونی متن بر ما گشوده می‌گردد.» (خاتمی، ۱۳۸۶: ۲۲۱) ادوارد سعید - منتقد فلسطینی - آمریکایی - به یکی از ابعاد انقلاب ساختارشکنی علیه وضع موجود اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که «متون هیچ

معنای ثابت و قطعی ندارند. روش‌های سنتی خواندن متون، با انتخاب یک معنا و تثبیت آن، نظمی محدودکننده و مسلط ایجاد می‌کنند. در مقابل، نقد ساختارشکنی می‌کوشد این نظم تثبیت‌شده را در هم بریزد و امکان معانی متکثر و گوناگون را در متن فراهم کند. از این منظر، متن به عرصه‌ای زنده و متغیر بدل می‌شود که در آن، معانی در تنش، تفاوت و تقابل‌اند، نه در توافق و یگانگی.» (جبوری غزول، ۱۹۸۳: ۱۸۷).

۲-۲-۳. نقش خواننده در تولید معنا

در ساختارشکنی، متن در کانون توجه قرار می‌گیرد و بر ارزش و اهمیت متن تاکید می‌شود. (الغذامی، ۱۹۹۸: ۵۸) مهم‌ترین نقش در راهبرد ساختارشکنی، بر عهده خواننده است، نه نویسنده، نشانه، قالب و نه حتی زبان، این تنها خواننده است که با تعامل فعال با متن، معنا را پدید می‌آورد (حموده، ۱۹۹۸: ۲۸۰) و معنای متن در خود متن ثابت و از پیش تعیین‌شده نیست، بلکه خواننده است که در هر بار خواندن، به متن معنا می‌بخشد. یعنی معنا وابسته به خواننده و موقعیت خواندن است و هر کس می‌تواند خوانش خاص خود را از متن داشته باشد. (قصاب، ۱۴۳۰: ۱۹۱) در چارچوب ساختارشکنی «باید رویکردهای دیرین در مورد پدیدآورنده اثر و یا ذهن شناسنده را رها ساخت و تاکید را بر تأویل خواننده و مخاطب اثر گذاشت. اوست که به کالبد متن روح می‌دمد و آن را از مرگ نجات می‌دهد. در این قلمرو مقولاتی چون نقد، فلسفه، ادبیات و به طور کلی مرزهای شناخته شده دیرین در هم ریخته می‌شود.» (ضمیران، ۱۳۸۶: ۲۳۹)

با توجه به سه حوزه اصلی کارکرد ساختارشکنی، می‌توان گفت ساختارشکنی، متن را از مرکزیت و معناهای تثبیت‌شده رها می‌سازد و آن را به عرصه‌ای سیال و چندلایه بدل می‌کند که در هر خوانش دلالت‌های تازه می‌یابد. در این فرآیند، تضادهای نهان متن آشکار می‌شوند و خواننده با نقش فعال خود امکان قرائت‌های متکثر و بی‌پایان را می‌یابد.

۲-۳. بررسی مفاهیم و مؤلفه‌های کلیدی در ساخت‌شکنی

ساختارشکنی ژاک دریدا مجموعه‌ای از مفاهیم چون متافیزیک حضور، لوگوس محوری، دیفرانس و ضمیمه را در بر می‌گیرد که ابزارهایی برای خوانش متون فلسفی و ادبی‌اند. با این حال، در این پژوهش متناسب با موضوع، تمرکز بر دو مؤلفه اصلی یعنی تقابل‌های دوگانه و نفی مرکزگرایی است.

۲-۳-۱. تقابل‌های دوگانه در اندیشه و متن

بر اساس نظر دریدا «تاریخ معرفت‌شناختی و خردمندی انسان همواره بر دوگانگی‌ها و جفت‌های متقابل عینی و یا ذهنی استوار یافته است.» (Derrida, 1978: 278) دوگانگی حاصل از این نوع تفکر، تنها بر تضاد دو قطب استوار نیست بلکه ناشی از این مطلب است که همواره یکی از دو قطب، گونه‌ای از شکل افتاده دیگری پنداشته می‌شود: زشتی به معنای از شکل افتادگی شیء زیباست یا بدی به معنای سقوط نیکی است؛ یعنی این دو قطب سلسله مراتبی را تشکیل می‌دهند که در آن ارزش یکی برتر از دیگری است. (احمدی، ۱۳۷۰: ۳۸۴) دریدا نشان داده است که هر متن دوگانه است، همواره دو متن در یک متن وجود دارند: دو متن، دو دست، دو نگاه، دو گونه شنیدن، با همدیگر و در عین حال تنهایند. متن نخست، با تاویل کلاسیک خواناست: بنا به اقتدار زمان حاضر نوشته شده است؛ معنا دارد؛ منطق و حقیقت آن را می‌توان یافت؛ همه چیز در آن به تقابل دوگانه درست / نادرست فرو کاسته می‌شود. متن دوم - متنی دیگر که در عین حال همان متن است - خواننده کلاسیک را گیج می‌کند؛ فاقد معناست. خواننده متن به دو علم، دو گونه خواندن نیازمند است. (همان: ۴۱۲).

۲-۳-۲. وارونه‌سازی و ساخت‌شکنی تقابل‌ها

دریدا می‌گوید باید تقابل‌های دوتایی و دیدگاه‌های سنتی که همیشه یکی از طرفین را برتر از دیگری می‌دانند، کنار گذاشته شوند. او تلاش می‌کند ثبات ظاهری این تقابل‌ها را زیر سؤال ببرد تا نشان دهد هیچ‌کدام از این دو طرف تقابل، برتری خاصی نسبت به دیگری ندارند و نباید یکی را اصلی‌تر یا مهم‌تر تصور کنیم. ساخت‌شکنی یک تقابل؛ یعنی «نشان دادن اینکه این تقابل طبیعی و اجتناب‌ناپذیر نیست، بل سازه‌ای است ساخته گفتمانهای متکی بر آن تقابل، و نشان دادن اینکه این تقابل، در یک اثر ساخت‌شکنانه که می‌خواهد آن را پیاده کند و از نو بنگارد، باز یک سازه است - یعنی این اثر نمی‌خواهد آن را نابود کند، بلکه می‌خواهد ساختار و کارکردی متفاوت بدان ببخشد.» (کالر، ۱۳۸۲: ۱۶۹-۱۷۰) به عنوان نمونه در تقابل گفتار / نوشتار، طبق سنت گفتار را والاتر می‌دانستند. دریدا می‌گوید که اولاً نوشتار را باید از گفتار مهم‌تر دانست. و ثانیاً نوشتار را باید از ترجیح یکی از این دو قطب تقابل، یعنی از بحث ترجیح این یا آن نجات داد و ثالثاً این تفوقها قطعیت ندارد و می‌توان جای آنها را عوض کرد یا اصلاً معتقد به تفوق نبود. مثلاً زبان‌شناسان معتقد به تقابل دال و مدلول هستند حال آن که به نظر دریدا بین آنها تمایز نیست و با هم آمیخته‌اند. (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۱۱) در واقع دریدا با ساخت‌شکنی متضادهای دوتایی،

این نگاه را که هویت اقلیت لزوماً باید با متضاد خود بازنمایی شود به نقد می‌کشد. (wood, 2001: 316 / آهی و طاهردهی، ۱۳۹۸: ۱۳۷) به طور کلی، می‌توان گفت که دریدا با برهم زدن ثبات تقابل‌های دوتایی، معنا را در نسبت دوسویه و آمیختگی میان دو قطب متقابل می‌بیند، به طوری که هر قطب، در آینه دیگری معنا می‌یابد. ساخت‌شکنی نه برای نابودی این تقابل‌ها، بلکه در راستای بازتعریف کارکرد و معنای آن‌ها و شکستن اقتدار تثبیت‌شده یکی بر دیگری عمل می‌کند و به کشف لایه‌های پنهان و مناسبات ناپایدار در ساختارهای معنایی کمک می‌کند.

۲-۳-۳. مرکز زدایی یا نفی حاکمیت مرکز

دریدا معتقد است در تفسیر ساختارگرایانه یک متن و اساساً در متافیزیک حضور یک معنای مرکزی مطرح می‌گردد که حول «این همانی» شکل گرفته است و استبداد ساختار موجب به حاشیه رفتن معنای دیگر می‌شود. بنابراین او با واسازی و تاکید بر دیفرانس، به مرکز آمدن معنای حاشیه‌ای را مدنظر دارد و البته باز این معنای مرکزی، با به مرکز آمدن معنای حاشیه‌ای دیگر به ستیز فراخوانده می‌شود. بدین ترتیب است که پروسه تا بی نهایت تولید معنای متکثر از متن تحقق می‌یابد. (زرشناس، ۱۳۸۲: ۱۹) ساختارشکنی «راهی است برای خواندن یا شیوه‌ای برای قرائت که نخست ما را به یاد مرکزیت یا مرکزمندی عضو مرکزی می‌اندازد سپس سعی می‌کند تا عضو مرکزی را وارونه و واژگونه سازد، به نحوی که عضو حاشیه‌ای شده بتواند به مرکز راه یابد و به صورت عضو مرکزی درآید، آن گاه عضو حاشیه‌ای موقتاً به نابودی و از میان برداشتن سلسله مراتب اقدام می‌کند، و این بازی به طور وقفه‌ناپذیر و بی‌پایانی ادامه می‌یابد.» (همان: ۲۰) این روند باعث می‌شود ساختارها، به جای تمرکز بر نقطه‌ای ثابت، در شبکه‌ای سیال و متحرک از روابط قرار گیرند. به طوری که هر بار عضوی حاشیه‌ای می‌تواند به مرکز تبدیل شود و ساختار را بازسازمان دهد.

۳. خلاصه داستان نورالدین و برادرش شمس‌الدین

در مصر، وزیری دانشمند دو پسر داشت: نورالدین و شمس‌الدین. پس از مرگ او، هر دو به وزارت منصوب شدند و به تناوب وظایف دولتی را بر عهده می‌گرفتند. اختلاف نظر درباره ازدواج فرزندانشان در آینده باعث مشاجره بین دو برادر شد و نورالدین، دل‌آزرده، مصر را ترک کرد و به بصره رفت. وی در بصره به وزارت منصوب شد و با دختر وزیر ازدواج کرد که ثمره این ازدواج پسری به نام حسن بدرالدین بود. پس از مرگ نورالدین، وزیر جدید بصره اموال

سیالیت معنا در تقابل‌های دوگانه هزار و یک شب؛ با رویکرد ساختارشکنی... حسین ابویسانی*،

حسن را مصادره کرد و او ناچار به فرار شد. در مسیر فرار، بخشی از اموالش از دست رفت و دو موجود ماورایی او را به مصر رساندند. حسن به‌طور موقت در شب عروسی دختر شمس‌الدین حضور یافت و ازدواجی موقت شکل گرفت. پس از بازگرداندن حسن به دمشق، او نزد طباحی خیرخواه پناه گرفت و مشغول کار شد. سال‌ها بعد، پسر حسن به نام عجیب، به دنبال پدرش به دمشق آمد و به‌طور اتفاقی با پدرش دیدار کرد. پس از چند ملاقات و فراهم آوردن غذایی که هویت خانواده را آشکار ساخت، حسن و خانواده‌اش دوباره شناسایی شدند و به مصر منتقل شدند. در نهایت، خانواده نورالدین و شمس‌الدین پس از سال‌ها جدایی و رنج، بار دیگر گرد هم آمدند. (الف لیله و لیله، ۱۴۲۰: ج ۱/۸۸-۶۷)

۴. تحلیل تقابل‌های دوگانه و سیالیت معنا در داستان نورالدین با برادرش شمس

الدین

در نقد متون، فرایند ساختارشکنی تلاش می‌کند نشان دهد که اجزای یک تقابل دوتایی صرفاً در برابر هم قرار نمی‌گیرند، بلکه اغلب دارای تداخل و تأثیر متقابل هستند. (Bressler, ۲۰۰۷: ۱۲۰)

با اتکا به مفاهیم نظری مطرح شده، این پژوهش تحلیل تقابل‌های دوگانه را در قالب یک چارچوب سه مرحله‌ای تدوین کرده است که به شرح زیر است:

چارچوب تحلیل تقابل‌ها و قطب‌های متن		
مرحله	شرح فعالیت	هدف تحلیلی
شناسایی تقابل‌های دوگانه و تثبیت قطب مسلط	استخراج تقابل دوگانه و تعیین قطب غالب در داستان	آشکارسازی ساختار سلطه در متن
بررسی گسست‌ها و تزلزل در قطب‌های مسلط	تحلیل لحظاتی که متن ثبات قطب غالب را تضعیف می‌کند.	نشان دادن شکنندگی و ناپایداری قطب مسلط
تحلیل سیالیت معنا و تداخل عناصر	مطالعه نحوه درهم‌ریختگی مرزها و گسست معنا در تقابل‌ها	اثبات عدم قطعیت معنا

(جدول شماره ۱)

این چارچوب مرحله‌ای امکان می‌دهد روند بررسی تقابل‌های دوگانه در داستان با وضوح بیشتری دنبال شود و نشان دهد چگونه ساختار معنایی داستان در طول روایت به تدریج دچار

تزلزل می‌شود و مرکز معنایی آن از ثبات و قطعیت دور می‌شود؛ امری که نشانه رویکرد ساختارشکنانه متن است.

٤-١. جایگاه تقابل تقدیر و تدبیر در داستان

پیش از ورود به تحلیل تفصیلی بررسی تقابل‌های دوگانه، ضروری است جایگاه تقابل تقدیر و تدبیر در بستر کلی‌تر هزار و یک شب و نیز در خوانش‌های سنتی آن مورد توجه قرار گیرد. تثبیت تقدیر به مثابه قطب معنایی مسلط، هم با بررسی قراین موجود در متن داستان قابل شناسایی است و هم با نظر برخی پژوهشگران همخوانی دارد؛ چنان‌که آمده است: «تم تقدیر و سرنوشت در سرتاسر مجموعه داستان‌های هزار و یک شب نهفته است و در داستان‌های این مجموعه، موضوع تقدیر در کل حکایت موج می‌زند.» (رنجبر، ۱۳۹۳: ۱۹۵) این نوع خوانش، تقابل دوگانه‌ای را تثبیت می‌کند که در آن، تقدیر در جایگاه نیروی حاکم و تدبیر در جایگاه کنشی حاشیه‌ای قرار می‌گیرد. از منظر ساخت‌شکنی، هیچ دوگانه‌ای به صورت مطلق پایدار نمی‌ماند و همواره در درون هر ساختار معنایی تثبیت‌شده، شکاف‌ها و گسست‌هایی وجود دارد که امکان لغزش، جابه‌جایی و واژگونی معنا را فراهم می‌سازد. نظریه ساخت‌شکنی با به چالش کشیدن ادعاهای صریح متن، تناقض میان سطح آشکار و منطق درونی متن را نشان می‌دهد و از این رهگذر بنیان‌های گفتمان مسلط را متزلزل می‌کند. (المسیری، ۲۰۰۳: ۱۱۳) بدین ترتیب، تقابل تقدیر و تدبیر نیز در پرتو خوانش ساختارشکنانه از قطعیت فاصله می‌گیرد و امکان بازتعریف و بازخوانی‌های چندگانه را فراهم می‌آورد.

٤-٢. تثبیت قطب غالب در تقابل تقدیر و تدبیر در داستان

ساختار روایی داستان نورالدین و شمس‌الدین بر مبنای تقابل ظاهری میان تقدیر و تدبیر شکل گرفته است. این دوگانگی در لایه‌های مختلف روایت حضور فعال دارد و نقش مهمی در شکل‌دهی گره‌های داستان و گره‌گشایی‌ها ایفا می‌کند. در آغاز داستان، شمس‌الدین با طرح پیشنهاد ازدواج هم‌زمان فرزندان، اراده عقلانی و تدبیر انسانی را در آینده‌ای مبهم و غیرقابل پیش‌بینی قرار می‌دهد: «إِذْ قَالَ الْكَبِيرُ: يَا أَحْيَى، قَصْدِي أَنْ

سیالیت معنا در تقابل‌های دوگانه هزار و یک شب؛ با رویکرد ساختارشنکی... حسین ابویسانی*، ...

أَتَزَوَّجُ أَنَا وَأَنْتَ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ. فَقَالَ الصَّغِيرُ: أَفْعَلْ يَا أُخِي مَا تُرِيدُ فَإِنِّي مُوَاثِقُكَ عَلَى مَا تَقُولُ، وَاتَّفَقَا عَلَى ذَلِكَ^۱» (الف ليلة و ليلة، ۱۴۲۰، ج ۱: ۶۷).

این صحنه نخستین نمود تدبیر و اراده انسانی در برابر تقدیر است. اما در ادامه، هنگامی که شمس‌الدین شروط سنگینی برای ازدواج فرزند نورالدین مطرح می‌کند، تدبیر عقلانی به جلوه‌ای از طمع و سلطه‌جویی تبدیل می‌شود: «فَقَالَ نُورُ الدِّينِ: يَا أُخِي، مَا تَأْخُذُ مِنْ وِلْدِي فِي مَهْرِ بِنْتِكَ؟ قَالَ: آخُذُ مِنْ وِلْدِكَ فِي مَهْرِ بِنْتِي ثَلَاثَةَ آلَافِ دِينَارٍ، وَثَلَاثَةَ بَسَاتِينَ، وَثَلَاثَ ضِبَاعٍ... فَلَمَّا سَمِعَ نُورُ الدِّينِ هَذَا الْكَلَامَ قَالَ: مَا هَذَا الْمَهْرُ الَّذِي شَرَطْتَهُ عَلَيَّ وِلْدِي؟ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّنَا إِخْوَانٌ، وَنَحْنُ الْإِنْسَانِ وَزِيرَانِ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ؟ وَكَانَ الْوَاجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تُقَدِّمَ بِنْتَكَ لِوِلْدِي هَدِيَّةً مِنْ غَيْرِ مَهْرٍ... فَلَمَّا سَمِعَ نُورُ الدِّينِ مِنْ أُخِيهِ ذَلِكَ الْكَلَامَ، امْتَلَأَ غَيْظًا وَكَتَمَ مَا بِهِ^۲...» (همان: ۶۷)

این واکنش نورالدین، نقطه عطفی در داستان است؛ لحظه‌ای که تدبیر انسانی درگیر امیال نفسانی می‌شود و راه را برای حضور تقدیر در ادامه داستان می‌گشاید. تصمیم نورالدین به ترک مصر، سرآغاز زنجیره‌ای از وقایع است که دیگر خارج از اراده شخصیت‌ها جریان می‌یابد و تقدیر، مسیر آن‌ها را به راهی ناخواسته و غیرقابل پیش‌بینی هدایت می‌کند.

پس از این رخداد، حوادث به گونه‌ای پیش می‌روند که گویا تدبیر انسانی کمرنگ شده و تقدیر بر داستان حاکم می‌شود. اقامت نورالدین در بصره که به صورت تصادفی و با عبارتی مانند «فاتق أن...» بیان می‌شود، نمونه‌ای آشکار از دخالت قضا و قدر است. در این مرحله، تدبیر نورالدین به پذیرش و تسلیم تبدیل می‌شود (سمعاً وطاعة). حتی توجیه وزیر بصره با وصیت‌نامه قدیمی، بیش از آنکه عامل کنش باشد، پوششی برای مشروعیت بخشیدن به سلطه تقدیر است: «فَاتَّفَقَ أَنَّ وَزِيرَ الْبَصْرَةِ جَالِسٌ فِي شُبَّاكٍ قَصْرِهِ، فَنَظَرَ الْبُعْلَةَ... فَقَالَ الْبُؤَابُ: يَا سَيِّدِي، إِنَّ صَاحِبَ هَذِهِ الْبُعْلَةِ مِنْ أَوْلَادِ التُّجَّارِ... فَلَمَّا سَمِعَ الْوَزِيرُ كَلَامَ الْبُؤَابِ دَخَلَ عَلَى الشَّابِّ وَقَالَ لَهُ: يَا وِلْدِي، مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ وَمَاذَا تُرِيدُ؟ وَأَحْبَبُهُ بِمَا جَرَى لَهُ مِنَ الْمُتَبَدُّلِ إِلَى الْمُنتَهَى... فَلَمَّا سَمِعَ الْوَزِيرُ كَلَامَهُ، قَالَ لَهُ: ... يَا وِلْدِي قَدْ وَقَعَ خُبْرُكَ فِي قَلْبِي، فَهَلْ لَكَ أَنْ تَأْخُذَ ابْنَتِي لِخِدْمَتِكَ وَتَكُونَ لَهَا

^۱ (چون برادر بزرگ‌تر (شمس‌الدین) گفت: ای برادر! قصد من این است که من و تو در یک شب ازدواج کنیم. برادر کوچک‌تر (نورالدین) گفت: هر چه می‌خواهی انجام بده ای برادر! من با آنچه تو می‌گویی، موافقم. و هر دو بر این کار توافق کردند).

بَعْلًا؟ فَإِنْ كُنْتَ تَقْبَلُ ذَلِكَ، أَطْلُعُ إِلَى سُلْطَانِ الْبَصْرَةِ... فَلَمَّا سَمِعَ نُورَالدِينَ كَلَامَ وَزِيرِ الْبَصْرَةِ، أَطْرَقَ بِرَأْسِهِ، ثُمَّ قَالَ: سَمِعًا وَطَاعَةً^١» (همان: ٦٩).

این الگوی سلسله‌مراتبی که تقدیر را برتر و تدبیر را فرودست قرار می‌دهد، در داستان، بارها تکرار می‌شود. جمله شمس‌الدین «وَمَا حَصَلَ ذَلِكَ إِلَّا مِنْ قِلَّةِ عَقْلِي وَعَدَمِ تَدْبِيرِي^٢» (همان: ٧٠) در ظاهر، اعترافی است به ناتوانی تدبیر در برابر جریانات قدرتمند تقدیر؛ اما همین اعتراف، مرز میان اراده انسانی و جبر تقدیر را لغزان می‌کند، زیرا آنچه شمس‌الدین «بی‌تدبیری» می‌نامد، می‌تواند جلوه‌ای از همان تقدیر باشد. بدین‌سان، متن به‌جای تثبیت برتری یکی از دو قطب، از درون، ثبات این دوگانگی را متزلزل می‌سازد؛ هرچند در سطح ظاهری هنوز برتری تقدیر را القا می‌کند.

این الگو در بخش‌های میانی داستان نیز تکرار می‌شود. پس از مرگ نورالدین، آنچه روایت را همچنان در مدار تقدیر نگاه می‌دارد، رخدادهای پی‌درپی و خارج از اراده شخصیت‌هاست. انتصاب وزیر جدید، تصمیم او برای مصادره اموال نورالدین و دستگیری حسن بدرالدین و سپس گریز بی‌هدف حسن بدرالدین به خارج از شهر، همگی در متن با عبارتهایی چون: «وَلَمْ يَعْلَمْ أَيَّنْ يَذْهَبُ. فَلَمْ يَزَلْ سَائِرًا إِلَى أَنْ سَاقَتْهُ الْمَقَادِيرُ^٣» (همان: ٧٢) به روشنی حکایت از همان منطق درونی داستان دارد که وقایع را، نه بر پایه تصمیم شخصیت‌ها، بلکه بر مدار تصادف‌های تقدیری و مداخلات عوامل ماورایی پیش می‌برد.

ماجرای ربوده شدن حسن بدرالدین توسط جنیان و رساندن او به مصر، بدون آگاهی و اراده انسانی، بار دیگر سیطره تقدیر را نمایان می‌سازد. حسن بدرالدین در اوج اندوه و بی‌سرنوشتی، در کنار قبر پدرش به خواب می‌رود و همین نقطه ظاهراً اتفاقی، او را در مسیر حوادثی قرار

(چنین اتفاق افتاد که وزیر بصره در پنجره قصر خود نشسته بود، قاطر را دید... پس دربان گفت: ای سرور من، صاحب این قاطر از فرزندان تاجران است... چون وزیر سخن دربان را شنید نزد جوان رفت... و به او گفت: ای فرزندم، از کجا آمده‌ای و چه می‌خواهی؟ و نورالدین آنچه از آغاز تا پایان برایش اتفاق افتاده بود را به وزیر گفت... وقتی وزیر سخنانش را شنید، گفت... ای فرزندم، محبت تو در دل من جای گرفته است. آیا می‌خواهی دخترم را کنیز خود کنی و شوهرش شوی؟ اگر قبول کنی، نزد سلطان بصره خواهم رفت... وقتی نورالدین سخنان وزیر بصره را شنید، سر به زیر انداخت و گفت: به روی چشم).

^٢ (این اتفاق تنها به خاطر کم عقلی و بی‌تدبیری من رخ داد).

^٣ (و نمی‌دانست به کجا می‌رود. پس همچنان در حرکت بود تا آن‌که تقدیر او را (به سویی) راند).

سیالیت معنا در تقابل‌های دوگانه هزار و یک شب؛ با رویکرد ساختارشکنی... حسین ابویسانی*،

می‌دهد که بیرون از اراده او و در سیطره قضا و قدر رقم می‌خورد. از این رو تمامی کنش‌ها در چارچوب قضا و قدر الهی معنا می‌یابد: «فَمَا هَذَا بِحَوْلِكَ وَفُؤْتِكَ، بَلْ بِحَوْلِ اللَّهِ وَفُؤْتِهِ^۱» (همان: ۷۴).

در ادامه داستان نیز در ماجرای انتقال حسن بدرالدین به دمشق، عفریته و عفریت در برابر امر مقدر ناتوان می‌مانند و شهاب آسمانی مسیرشان را قطع می‌کند. در اینجا نیز، تقدیر از پیش محل فرود حسن را معین کرده و نیروهای ماورایی نیز جز اجرای آن، نقشی در اختیار ندارند. به این ترتیب، روایت در سطح نخست بر دوتایی سلسله‌مراتبی تقدیر بر تدبیر استوار است؛ ساختاری که دریدا آن را نمونه‌ای از «متافیزیک حضور» می‌داند، جایی که یک قطب معنایی مرجع و تثبیت شده است. (Derrida, ۱۹۷۳: ۵) با این حال، همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، لایه‌های زیرین روایت حاوی نشانه‌هایی از لغزش، گسست و ناپایداری مرزهای این دوگانگی است؛ موضوعی که راه را برای تحلیل‌های ساختارشکنانه و بازخوانی متن باز می‌کند.

۳-۴. گسست و وارونه‌سازی تقابل تقدیر و تدبیر در داستان

در حالی که در سطح ظاهری ساختار روایی داستان نورالدین و شمس‌الدین، تقابل تقدیر و تدبیر به عنوان دوتایی قطعی و تثبیت‌شده بازنمایی می‌شود، در لایه‌های عمیق‌تر، این دوگانگی دچار لغزش معنایی و گسست ساختاری می‌شود. در خوانش ساختارشکنانه، هدف دریدا برچیدن بساط تقابل‌ها و تضادها و نشان دادن این امر است که در واقع هیچ سلسله‌مراتب معنایی پایدار و قطعی وجود ندارد. (سیم، ۱۹۴۳: ۵۸) داستان مذکور، موقعیت‌هایی را نشان می‌دهد که مرزهای مفهومی میان تقدیر و تدبیر مختل می‌شود و گاهی تدبیر، عامل تحقق تقدیر می‌شود و تقدیر، زمینه‌ای در دل تدبیر به شمار می‌آید. به این ترتیب، آنچه به ظاهر تقابل قطعی تقدیر را بازنمایی می‌کند، در لایه‌های زیرین روایت با تداخل و ناپایداری این نسبت مواجه است. این گسست‌های معنایی از منظر ساختارشکنی قابل تبیین‌اند؛ جایی که تثبیت و استحکام دوگانگی‌ها و سلسله‌مراتب معنا با چالش مواجه می‌شود. یکی از نمونه‌های این گسست معنایی در تقابل تقدیر و تدبیر، صحنه ربایش حسن بدرالدین توسط جن (موجود ماورایی زنانه) است:

«فَحَرَجَتْ جِنَّةً فَنَطَرَتْ وَجْهَ حَسَنِ، فَلَمَّا رَأَتْهُ تَعَجَّبَتْ مِنْ جَمَالِهِ... ثُمَّ طَارَتْ إِلَى الْجَوِّ، فَرَأَتْ عَفْرِيئًا طَائِرًا، فَقَالَتْ لَهُ: مَنْ أَئِنَّ أَقْبَلْتَ؟ قَالَ: مِنْ مِصْرَ. فَقَالَتْ لَهُ: هَلْ لَكَ أَنْ تَرْوِحَ مَعِيَ حَتَّى

^۱ (این امر به نیروی تو و توان تو نیست، بلکه به نیروی خدا و قدرت اوست).

تَنْظُرُ إِلَى حُسْنِ الشَّابِّ النَّائِمِ فِي الْمَقْبَرَةِ؟ فَقَالَ هَذَا: نَعَمْ. فَسَارَا... فَتَنَظَرَ الْعَفْرِيتُ إِلَيْهِ وَقَالَ: سُبْحَانَ مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ، وَلَكِنْ يَا أُخْتِي... إِيَّيَّيْ رَأَيْتُ مِثْلَ هَذَا الشَّابِّ فِي إِفْلِيمِ مِصْرَ... وَقَدْ عَلِمَ بِهَا الْمَلِكُ فَخَطَبَهَا مِنْ أَبِيهَا الْوَزِيرِ سَمْسِ الدِّينِ، فَقَالَ لَهُ: فَإِنَّكَ تَعْرِفُ أَنَّ أُخِي نُورَالدِّينَ خَرَجَ مِنْ عِنْدَنَا... وَ سَبَبَ خُرُوجِهِ، أَنِّي جَلَسْتُ أُتَحَدَّثُ مَعَهُ فِي شَأْنِ الرِّوَاجِ... وَحَكَى لِلْمَلِكِ جَمِيعَ مَا جَرَى بَيْنَهُمَا. ثُمَّ قَالَ لِلْمَلِكِ: وَأَنَا خَالِفٌ أَنْ لَا أُزَوِّجَ بِنْتِي إِلَّا لِابْنِ أُخِي... فَلَمَّا سَمِعَ السُّلْطَانُ كَلَامَ الْوَزِيرِ، غَضِبَ غَضَبًا شَدِيدًا... فَقَالَتِ الْحَيَّةُ: دَعْنَا نَحْمِلُهُ وَنُرَوِّجَ بِهِ إِلَى الصَّبِيِّ... ثُمَّ إِنَّهُ حَمَلَهُ وَطَارَ بِهِ إِلَى الْجَوِّ، وَصَارَتِ الْعَفْرِيتَةُ فِي رِكَابِهِ تُحَاذِيهِ، إِلَى أَنْ نَزَلَ بِهِ فِي مَدِينَةِ مِصْرٍ^١ (ألف ليلة و ليلة، ١٤٢٠: ٧٤/١-٧٣).

اگرچه این رخداد ظاهراً نمود سلطه تقدیر بر سرنوشت است، اما در لایه‌های زیرین روایت، دچار لغزش معنایی می‌شود و جایگاه تثبیت شده تقدیر را متزلزل می‌سازد. چرا که آنچه به مثابه تقدیر حتمی و فراطبیعی معرفی شده است، جزئی از تدبیر عقلانی شمس‌الدین برای پیوند خانوادگی به شمار می‌آید؛ جنّ که نماینده نیروهای فراطبیعی است، در واقع ابزاری در دست تدبیر انسانی می‌شود و نقشی کلیدی در تحقق برنامه شمس‌الدین ایفا می‌کند. این نکته در روایت وقتی پررنگ‌تر می‌شود که گفت‌وگوی عفریت و جنّ درباره دختر وزیر و سوگندی که وزیر برای ازدواج دخترش با نورالدین خورده، آشکار می‌گردد. به این ترتیب، ربایش فراطبیعی حسن، بخشی از روندی هوشمندانه برای تضمین تحقق هدفی انسانی است.

^١ (سپس جنّ بیرون آمد و به چهره حسن نگریست. چون او را دید، از زیبایی‌اش شگفت‌زده شد... آنگاه به آسمان پرواز کرد و عفریتی پرنده را دید. پس به او گفت: از کجا می‌آیی؟ گفت: از مصر. جنّ گفت: «آیا مایلی با من بیایی تا جوان زیبایی را که در گورستان خوابیده ببینی؟» عفریت گفت: آری. پس با هم رفتند... عفریت به او (حسن) نگاه کرد و گفت: «پاک و منزّه است خدایی که هیچ شبیهی ندارد. اما ای خواهر، در سرزمین مصر همانند این جوان را دیدم... سلطان از آن دختر آگاه شد و از پدرش (شمس‌الدین) خواستگاری کرد. اما وزیر گفت: تو می‌دانی که برادرم نورالدین از نزد ما رفته... و دلیل رفتنش این بود که من روزی با او در باب ازدواج سخن گفتم... وزیر آنچه میان آن دو گذشته بود را برای سلطان باز گفت. سپس به پادشاه گفت: من سوگند خورده‌ام که دخترم را جز به پسر برادرم ندهم... چون سلطان، سخن وزیر را شنید، بسیار خشمگین شد... در ادامه، جنّ گفت: بیا این جوان را برداریم و نزد آن دختر ببریم... پس عفریت، حسن را برداشت و با او به آسمان پرواز کرد و جنّ در کنار او، همراهش می‌رفت، تا آن‌که او را در شهر مصر فرود آوردند).

سیالیت معنا در تقابل‌های دوگانه هزار و یک شب؛ با رویکرد ساختارشکنی... حسین ابویسانی*،

شکاف دیگری از تقابل تقدیر و تدبیر را می‌توان در ماجرای سفر شمس‌الدین برای جست‌وجوی حسن بدرالدین مشاهده کرد؛ جایی که تدبیر انسانی، به ویژه کنش‌های وزیر، توانایی ایجاد شکاف در سازوکار قطعی تقدیر را به نمایش می‌گذارد: «تَمَّ قَامَ الْوَزِيرُ فِي الْحَالِ وَمَشَى حَتَّى طَلَعَ إِلَى الدِّيوانِ وَدَخَلَ عَلَى الْمَلِكِ وَأَخْبَرَهُ بِالْقِصَّةِ، وَطَلَبَ مِنْهُ الإِذْنَ بِالسَّفَرِ إِلَى الشَّرْقِ لِيَقْصِدَ مَدِينَةَ البَصْرَةِ وَيَسْأَلَ عَنِ ابْنِ أَخِيهِ، وَطَلَبَ مِنَ السُّلْطَانِ أَنْ يَكْتُبَ لَهُ مَراسِيمَ لِسائِرِ البِلَادِ إِذَا وَجَدَ ابْنَ أَخِيهِ فِي أَيِّ مَوْضِعٍ يَأْخُذُهُ. ثُمَّ بَكَى بَيْنَ يَدَيْ السُّلْطَانِ فَرَقَّ لَهُ قَلْبُهُ وَكَتَبَ لَهُ مَراسِيمَ لِسائِرِ الأَقَالِيمِ وَالبِلَادِ. فَفَرِحَ بِذَلِكَ وَوَدَّعَهُ وَنَزَلَ فِي الْحَالِ وَتَجَهَّزَ لِلسَّفَرِ وَأَخَذَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ... حَتَّى وَصَلَ إِلَى مَدِينَةِ دِمَشْقٍ» (همان: ۸۰).

در این بخش، صدور فرمان‌ها و اقدامات مرتبط با بازداشت هر جا که پسر برادرش یافت شود، خود نشانه‌ای از تزلزل مسیر قطعی تقدیر به شمار می‌آید. اگرچه این اقدامات در چارچوب نظام قدرت و اراده پادشاه صورت می‌گیرد، اما گواه آن است که حتی در ساختاری تثبیت‌شده، امکان نفوذ لحظه‌ای و شکننده‌ای برای تغییر سرنوشت وجود دارد. به بیان دیگر، این بخش از روایت، شکافی در استیلای تقدیر ایجاد می‌کند و گسستی معنادار میان تقدیر و تدبیر رقم می‌زند؛ گسستی که نشان می‌دهد تدبیر انسانی می‌تواند به‌طور فعال مسیر رویدادها را دگرگون سازد.

نمونه‌ای دیگر از گسست و تداخل در تقابل تقدیر و تدبیر در بخش پایانی داستان دیده می‌شود، جایی که وزیر شمس‌الدین با تدبیر هوشمندانه خود مسیر تقدیر را تغییر می‌دهد: «تَمَّ إِنَّ الْوَزِيرَ رَكِبَ مِنْ وَقْتِهِ إِلَى دَارِ السَّعَادَةِ، وَاجْتَمَعَ بِنَائِبِ دِمَشْقٍ، وَأَطْلَعَهُ عَلَى الكُتُبِ الَّتِي مَعَهُ مِنْ

^۱ (سپس وزیر بی‌درنگ برخاست و راه افتاد تا به دیوان رسید و بر پادشاه وارد شد و ماجرا را برایش بازگو کرد، و از او اجازه سفر به سوی مشرق خواست تا رهسپار شهر بصره شود و از پسر برادرش جويا گردد. همچنین از سلطان درخواست کرد که فرمان‌هایی برای تمام سرزمین‌ها بنویسد تا هر جا پسر برادرش را یافت، او را در اختیار بگیرد. سپس در برابر سلطان گریست و دل سلطان به حالش نرم شد و برایش فرمان‌هایی برای تمام نواحی و سرزمین‌ها نوشت. وزیر از این کار شادمان شد و با او وداع گفت و آماده سفر شد و وسایل مورد نیاز را برداشت، تا آن‌که به شهر دمشق رسید).

السُّلْطَانِ، فَوَضَعَهَا عَلَى رَأْسِهِ بَعْدَ تَقْبِيلِهَا، وَقَالَ: وَمَنْ هُوَ غَرِيمُكَ؟ قَالَ: رَجُلٌ طَبَّاحٌ. فَفِي الْحَالِ أَمَرَ حُجَّابَهُ أَنْ يَذْهَبُوا إِلَى دُكَّانِهِ^١» (همان: ٨٥).

در این صحنه، تدبیر پیوسته و هدفمند شمس‌الدین، شکافی در جریان تقدیر قطعی ایجاد می‌کند و گره‌گشایی رخ می‌دهد. انتقال بدرالدین در صندوق و نقشه‌های بعدی نشان می‌دهد که تدبیر انسانی، حتی در دل ساختاری که تقدیر بر آن حاکم است، توانایی ایجاد تغییر و گسست دارد. در مرحله بعد، گردآوری مدارک و شواهد هویت بدرالدین نیز نشان‌دهنده ایجاد شکاف در جریان تقدیر است. شمس‌الدین پیش از هر اقدامی، عمامه، کیسه طلا و دو نوشته به خط پدر و پسر را حفظ می‌کند و در لحظه مقتضی در مقابل بدرالدین قرار می‌دهد: «وَمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ حَتَّى تَحَقَّقْتُ أَنَّكَ الَّذِي دَخَلْتَ عَلَى ابْنَتِي تِلْكَ اللَّيْلَةَ، وَمَا تَحَقَّقْتُ ذَلِكَ حَتَّى رَأَيْتُكَ وَعَرَفْتُ عِمَامَتَكَ وَسِرْوَالَكَ وَذَهَبَكَ وَالْوَرَقَاتَيْنِ، الَّتِي كَتَبْتَهَا بِحِطِّكَ وَالَّتِي كَتَبَهَا وَالِدُكَ أَخِي، فَوَيْيَ مَا رَأَيْتُكَ قَبْلَ ذَلِكَ وَمَا كُنْتُ أَعْرِفُكَ وَأَمَّا أُمُّكَ فَإِنِّي جِئْتُ بِهَا مَعِيَ مِنَ الْبَصْرَةِ^٢» (همان: ٨٧).

این تدبیر خردمندانه نه تنها پایان‌بخش سردرگمی و زمینه‌ساز اثبات هویت است، بلکه مرز تثبیت‌شده تقابل تقدیر/تدبیر را نیز متزلزل می‌سازد. در این لحظه، سرنوشت از حالت یک جبر قطعی عبور می‌کند و امکان مداخله عقل و انتخاب انسانی در مسیر روایت پدیدار می‌شود. به این ترتیب، ساختار دوگانه تقدیر و تدبیر از استحکام ظاهری خود خارج شده و جایگاه تقدیر، برخلاف آنچه روایت می‌نمایاند، در معرض تزلزل و نفوذ تدبیر انسانی قرار می‌گیرد.

٤-٤. ناپایداری پیوند تقدیر و تدبیر و استمرار تعلیق معنا در داستان

پس از بررسی تقابل تقدیر و تدبیر و گسست‌های درونی آن‌ها، به مرحله بازخوانی معنای نهایی این تقابل می‌رسیم. در تحلیل ساختار شکنانه، معنا در فرایند خوانش هیچ‌گاه تثبیت

١ (سپس وزیر، بی‌درنگ سوار شد و به دارالسعاده رفت و با نماینده دمشق ملاقات کرد. نامه‌هایی را که از سوی سلطان همراه داشت، به او نشان داد. نماینده، پس از بوسیدن آن نامه‌ها، آن‌ها را بر سر خود نهاد و گفت: «مدیون تو کیست؟» وزیر پاسخ داد: «مردی طبّاح.» در همان لحظه، نماینده به دربانانش فرمان داد که به دکان او بروند).

٢ (و من این کار را نکردم تا زمانی که یقین پیدا کردم تو همان کسی هستی که آن شب بر دخترم وارد شدی، و من به یقین نرسیدم مگر وقتی که تو را دیدم و عمامه، شلوار و زر و دو نامه را که یکی به خط خودت و دیگری به خط پدرت (برادرم) بود، بازشناختم. پیش از آن تو را ندیده بودم و نمی‌شناختم و اما مادرت، من او را با خود از بصره آوردم).

سیالیت معنا در تقابل‌های دوگانه هزار و یک شب؛ با رویکرد ساختارشکنی... حسین ابویسانی*،

نمی‌شود، بلکه پیوسته در تعلیق و تأخیر باقی می‌ماند. هر خوانش، ناتمام و موقت است و هیچ قرائت نهایی یا قطعی وجود ندارد. (حموده، ۱۹۹۸: ۳۳۰، ۳۴۳) در داستان «نورالدین و شمس‌الدین»، تقدیر و تدبیر هم‌زمان به یکدیگر وابسته و در عین حال ناپایدارند. هیچ رویداد مهمی بدون کنش آگاهانه شخصیت‌ها رخ نمی‌دهد و هیچ تدبیری بدون دخالت نیروهای فراتر از اراده انسان به نتیجه نمی‌رسد. هرگاه به نظر می‌رسد این دو قطب به تعادل رسیده‌اند، رخدادی غیرمنتظره آن تعادل را برهم می‌زند. برای نمونه، تصمیم نورالدین به ترک مصر در ظاهر تدبیری عقلانی است، اما در زنجیره‌ای از رخدادها، تقدیری جای می‌گیرد. همین چرخه در تدابیر شمس‌الدین برای گشودن گره‌های پایانی داستان نیز دیده می‌شود؛ تدابیری که تنها در تعامل با نیروهای تقدیری موفق می‌شوند.

نمونه روشن‌تر این پیوند متزلزل را در ماجرای حسن بدرالدین می‌توان دید. او پس از بیداری در شهری بیگانه و مواجهه با طرد اجتماعی، به جای تسلیم به سرنوشت، تدبیری تازه می‌اندیشد و با پذیرش پیشنهاد طبّاح، جایگاهی اجتماعی برای خود می‌سازد: «فَدَخَلَ دُكَانَ طَبَّاحٍ... فَقَالَ لَهُ الطَّبَّاحُ: يَا سَيِّدِي بَدْرُ الدِّينِ، اَعْلَمُ أَنَّ هَذَا أَمْرٌ عَجِيبٌ وَحَدِيثٌ غَرِيبٌ، وَلَكِنْ يَا وَلَدِي أَكُنْتُمْ مَا مَعَكُمْ حَتَّى يُفَرِّجَ اللَّهُ مَا بَيْنَكُمْ، وَاقْعُدْ عِنْدِي فِي هَذَا الْمَكَانِ... قَالَ لَهُ بَدْرُ الدِّينِ: الْأَمْرُ كَمَا تُرِيدُ يَا عَمُّ!» (الف ليلة و ليلة، ۱۴۲۰: ج ۱: ۷۷). این رخداد نشان می‌دهد که تقدیر و تدبیر در داستان، هر یک نشانه‌ای از دیگری را در خود حمل می‌کنند.

بدین‌سان، تقدیر و تدبیر تنها در نسبت با یکدیگر معنا می‌یابند و مرز میان آن‌ها نه صلب و مشخص، بلکه سیال و در حال تغییر است. این ناپایداری، مانع از تثبیت جایگاه قطعی هر یک می‌شود و نشان می‌دهد که معنا در داستان همواره در حالت تعلیق است. اگرچه روایت ظاهراً بر تقابل تقدیر و تدبیر بنا شده، اما در عمق داستان، این دو قطب همواره در حال تغییر و تأثیر متقابل‌اند و خواننده را به چندخوانشی و تفسیرهای متنوع دعوت می‌کنند، امری که شاخصه اصلی رویکرد ساختارشکنانه در تحلیل این داستان است.

۵. نفی مرکزگرایی در داستان «نورالدین و برادرش شمس‌الدین»

^۱ (پس به دکان طبّاحی وارد شد... طبّاح به او گفت: ای سرورم، بدرالدین! بدان که این ماجرا، ماجرای شگفت و حکایتی غریب است. اما ای فرزندم، آنچه را بر تو گذشته، پنهان دار تا خداوند گشایشی در کارت پدید آورد. در اینجا نزد من بمان... بدرالدین به او گفت: هر طور که تو می‌خواهی، ای عمو).

در رویکرد سنتی، داستان‌ها معمولاً حول یک محور معنایی ثابت یا مرکز سازمان می‌یابند؛ محوری که شخصیت‌ها، رویدادها و ساختار زمانی در نسبت با آن سامان می‌یابند. اما ژاک دریدا با نظریه ساختارشکنی، این ساختار مرکز‌گرا را به چالش می‌کشد. در این رویکرد، معنا دیگر بر پایه یک محور واحد قرار نمی‌گیرد؛ بلکه با تزلزل مرکز، امکان خوانش‌های چندگانه و بازگشایی بی‌پایان معنا فراهم می‌شود. داستان نورالدین و برادرش شمس‌الدین در ابتدا بر ساختاری تقابلی و به ظاهر مرکزمند بنا شده است: تقابل دو برادر، دو موقعیت اجتماعی و دو سرنوشت متفاوت. اما در خوانش ساختارشکنانه روشن می‌شود که هیچ شخصیت، موقعیت یا مفهوم اخلاقی جایگاه ثابتی در مرکز ندارد. معنا پیوسته در حال تغییر و جابه‌جایی است و موقعیت‌ها مکرراً از مرکز به حاشیه و بالعکس رانده می‌شوند. این بی‌ثباتی، ساختار مرکز‌گرای روایت را از درون تضعیف می‌کند و متن را به ساختاری چندلایه و سیال تبدیل می‌نماید. برای نمونه، نورالدین که در آغاز هم‌تراز با شمس‌الدین است، به تدریج به حاشیه رانده می‌شود، در حالی که شمس‌الدین نیز در روند روایت جایگاه خود را از دست می‌دهد. این رفت و برگشت مرکز/حاشیه، مصداقی از نفی حضور قطعی و جایگزینی آن با نشانه است. از سوی دیگر، نظام معنایی به ظاهر سلسله‌مراتبی داستان (شرافت خانوادگی، قدرت سیاسی و جایگاه اجتماعی) نیز با ورود شخصیت‌های فرعی و رویدادهای غیرمنتظره دچار فروپاشی می‌شود. مرکزیت معنا به جای تثبیت در یک شخصیت یا مفهوم، به شبکه‌ای از تعاملات و تصادف‌ها منتقل می‌گردد. بدین ترتیب روایت به جای تبعیت از الگویی خطی و تک‌محور، در بستری غیرخطی و شبکه‌مند حرکت می‌کند.

محور بنیادین دیگر، تقابل تقدیر و تدبیر است. در نگاه نخست، تقدیر همچون مرکز نهایی معنا جلوه می‌کند، اما با نگاهی ساختارشکنانه روشن می‌شود که تدبیرهای انسانی - به‌ویژه کنش‌های نورالدین و شمس‌الدین - مسیر حوادث را تغییر می‌دهند. بنابراین، هیچ‌یک از این دو قطب به تنهایی مرکز معنا را در اختیار ندارند؛ معنا در تعلیق میان آن‌ها باقی می‌ماند و به تأخیر می‌افتد. بر اساس این خوانش، داستان نورالدین و شمس‌الدین نمونه‌ای از نفی مرکز‌گرایی است، متنی که در آن هیچ شخصیت یا نشانه‌ای جایگاه تثبیت‌شده‌ای ندارد و معنا در بازی بی‌پایان نشانه‌ها شکل می‌گیرد.

٦. نتیجه‌گیری

سیالیت معنا در تقابل‌های دوگانه هزار و یک شب؛ با رویکرد ساختارشکنی... حسین ابویسانی*،

تحلیل داستان نورالدین و شمس‌الدین با رویکرد ساختارشکنی ژاک دریدا نشان داد که این روایت نه بر یک دوگانگی قطعی و مرکز معنایی ثابت، بلکه بر سیالیت و تعلیق معنا استوار است. در سطح ظاهری، تقابل تقدیر و تدبیر به عنوان دو قطب متضاد و سلسله‌مراتبی بازنمایی می‌شود؛ اما کاربست رویکرد ساختارشکنی نشان می‌دهد که مرزهای صلب این تقابل فرو می‌ریزد. تدبیر انسانی صرفاً نیرویی حاشیه‌ای نیست، بلکه در بسیاری از موقعیت‌ها تحقق تقدیر را ممکن می‌سازد و در پیوندی دوسویه با آن قرار می‌گیرد. این درهم‌تنیدگی لایه‌های معنا، به روایت فضایی چندوجهی و گشوده می‌بخشد که امکان تأویل‌های متفاوت و پایان‌ناپذیر را فراهم می‌کند. از سوی دیگر، جابه‌جایی مداوم نقش‌ها و دلالت‌ها، ساختار سلسله‌مراتبی مبتنی بر شرافت خانوادگی، قدرت سیاسی و موقعیت اجتماعی را متزلزل می‌سازد. شخصیت‌ها از مرکز به حاشیه و بالعکس رانده می‌شوند و هیچ جایگاه معنایی ثابتی در متن باقی نمی‌ماند. بدین‌سان، داستان از ساختار مرکز‌مند فاصله می‌گیرد و به شبکه‌ای پویا و سیال از تعاملات تبدیل می‌شود. در نتیجه، خوانش ساختارشکنانه نشان می‌دهد که داستان نورالدین و شمس‌الدین نه صرفاً حکایتی خانوادگی یا اخلاقی، بلکه متنی چندلایه است که سیالیت معنا و فروپاشی تقابل‌های دوگانه را بازنمایی می‌کند. بدین ترتیب، تحلیل حاضر می‌تواند الگویی برای مطالعه سایر حکایت‌های هزار و یک شب و حتی متون روایی کلاسیک فارسی-عربی در پرتو نظریه‌های پس‌ساختارگرا فراهم آورد.

منابع و ماخذ

کتاب‌های عربی

- «ألف ليلة و ليلة» (۱۴۲۰)، الطبعة الأولى، بیروت: دار صادر.
- ابراهیم، عبدالله. الغامی، سعید و عواد علی. (۱۹۹۶). معرفة الآخر (مدخل إلى المناهج النقدية الحديثة). بیروت: المركز الثقافي العربي.
- بشبندر، دیفید (۲۰۰۵)، نظریة الادب المعاصر و قراءة الشعر، ترجمه: عبدالمقصود عبدالکرم. القاهرة: الهيئه المصريه العامه للكتاب.
- حمودة، عبدالعزيز (۱۹۹۸)، المرايا المحدبة (من البنيوية إلى التفكيك). الكويت: المجلس الوطني للثقافة و الفنون و الآداب.
- عناني، محمد (۱۹۹۷). المصطلحات الأدبية الحديثة. القاهرة: الشركة المصرية العالمية للنشر - لوئجمان.

- الغدامي، عبدالله محمد (١٩٩٨)، «الخطيئة و التكفير من البنيوية إلى التشریحية»، الطبعة الرابعة، مكة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.

- الفاخوري، حتا (١٩٨٦). الجامع في تاريخ الأدب العربي؛ الأدب القديم. بيروت: دار الجيل.

- قصاب، وليد (١٤٣٠). مناهج النقد الأدبي الحديث. الطبعة الثانية. دمشق: دار الفكر.

- المسيري، عبد الوهاب و فتحي التريكي (٢٠٠٣). الحدائث وما بعد الحدائث. دمشق: دار الفكر.

کتاب های فارسی

- احمدی، بابک (١٣٧٠ش). ساختار و تأویل متن. چاپ اول، تهران: نشر مرکز.

- امامی، نصرالله (١٣٨٢). ساختار شکنی در فرایند تحلیل ادبی. چاپ اول. اهواز: نشر رَسِش.

- بلزی، کاترین (١٣٨٤). عمل نقد. ترجمه: عباس مخبر. چاپ دوم. نشر قصه.

- تایسن، لیس. (١٣٨٧). نظریه های نقد ادبی معاصر. ترجمه: مازیار حسین زاده و فاطمه حسینی. تهران: نگاه امروز و حکایت قلم نوین.

- سیم، استوارت (١٩٤٣). ساختارگرایی و پسا ساختارگرایی. مترجم: بابک محقق. چاپ اول. تهران: موسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری متن.

- شمیسا، سیروس (١٣٨٨). نقد ادبی. چاپ سوم. تهران: نشر میترا.

- ضیمران، محمد (١٣٨٦). ژاک دریدا و متافیزیک حضور. چاپ اول. تهران: نشر هرمس.

- کالر، جانانان (١٣٨٢). نظریه ادبی؛ ترجمه فرزانة طاهری. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.

منابع لاتین

- Abrams, M.H. (2005). **Glossary of Literary Terms**, Boston: Thamsom, Eighth Edition.
- Bressler, E.C (2007). **Literary Criticism: An Introduction to Theory and Practice**. London: Prentice Hall
- Derrida, J. (1973). **Speech and Phenomena and Other Essays on Husserl's Theory of Signs** trans. David B. Allison and Newton Garver. Northwestern. University Press.
- (1978). **Writing and Difference**. (A. Bass, Trans.). Chicago: University of Chicago Press.
- Wood, David C(2001). **The Deconstruction of Time**, Evanston, III,Northwestern Up.

پایان‌نامه

- رنجبر، فروغ (۱۳۹۳). بررسی تقدیرباوری در هزار و یک شب. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه هرمزگان.

- مقالات

- آهی، محمد و طاهری محمد (۱۳۹۸). «نقد و تحلیل نظریه ساخت‌شکنی دریدا در فهم متون». فصلنامه فلسفه و الاهیات. صص ۱۴۹-۱۲۷.
- جبوری غزول، فریال (۱۹۸۳). «ادوارد سعید، العالم والنص والناقد». مجلة فصول. العدد الأولی. ۱۹۷-۱۸۵.
- خاتمی، محمود (۱۳۸۶). «دریدا و ساختارشکنی». فصلنامه فلسفی، عرفانی و ادبی. ش ۵ و ۵، صص ۲۲۳-۲۱۳.
- زرشناس، شهریار (۱۳۸۲). «درآمدی بر بنیانهای فلسفی ساختارگرایی و ساخت‌شکنی در نقد ادبی». ادبیات داستانی، ش ۶۸. صص ۲۱-۱۲.
- فتوحی رود معجنی، محمود. (۱۳۸۷). «ساخت‌شکنی بلاغی» (نقش صناعات بلاغی در شکست و اساسی متن). نشریه نقد ادبی. صص ۱۳۵-۱۰۹.
- قاسمی‌پور، قدرت (۱۳۸۸). «نقیضه در گستره نظریه‌های ادبی معاصر». فصلنامه نقد ادبی. ش ۶.

References

- Alf Laylah wa Laylah. (1420). (One Thousand and One Nights) (1st ed.). Beirut: Dar Sadir. (In Arabic).
- Ahi Mohammad and Mohammad Taheri (2019). A Critique and Analysis of Derrida's Deconstruction Theory of Understanding Texts. The Quarterly Journal of Philosophy & Theology. Pp127-149. (In Persian).
- Ahmadi, B. (1370 SH). [Structure and Interpretation of the Text] (1st ed.). Tehran: Nashr Markaz. (In Persian).
- Anani, M. (1997). Al-mustalahat al-adabiyyah al-hadithah [Modern Literary Terms]. Cairo: Al-Sharikah al-Misriyyah al-'Alamiyyah lil-Nashr – Longman. (In Arabic).
- Belzy, K. (1384). [The Act of Criticism] (A. Mokhber, Trans.) (2nd ed.). Nashr Qesseh. (In Persian).
- Buschbänder, D. (2005). Nazariyat al-adab al-mu'asir wa qira'at al-shi'r [Contemporary Literary Theory and the Reading of Poetry] (A. Abdul-

- Maqsd Abdul-Karim, Trans.). Cairo: Al-Hay'ah al-Misriyah al-'Ammah lil-Kitab. (In Arabic).
- Culler, J. (1382). [Literary Theory] (F. Taheri, Trans.) (1st ed.). Tehran: Nashr Markaz. (In Persian).
 - Emami, N. (1382). [Deconstruction in the Process of Literary Analysis] (1st ed.). Ahvaz: Nashr Raseš. (In Persian).
 - Al-Fakhouri, H. (1986). Al-jami' fi tarikh al-adab al-'Arabi: Al-adab al-qadim [Comprehensive History of Arabic Literature: Classical Literature]. Beirut: Dar al-Jil. (In Arabic).
 - Fotoohi Rudmajani, Mahmoud (2001). Rhetorical deconstruction, the role of rhetorical literary technique in breaking and deconstructing the text. Journal of literary criticism. Pp109-135. (In Persian).
 - Al-Ghadhami, A. M. (1998). Al-khati'ah wa al-takfir: Min al-bunyawiyah ila al-tashrihiyah [Sin and Expiation: From Structuralism to Deconstruction] (4th ed.). Mecca: Al-Hay'ah al-Misriyah al-'Ammah lil-Kitab. (In Arabic).
 - Ghasemipour, Q. (1388). Naqizeh dar gostare-ye nazariyeh-haye adabi-ye mo'aser [Parody in the Scope of Contemporary Literary Theories]. Faslnameh-ye Naqd-e Adabi, (6). (In Persian).
 - Hamouda, A. A. (1998). Al-Miraya al-muhaddaba: Min al-buniyawiyya ila al-tafkeek [Convex Mirrors: From Structuralism to Deconstruction]. Kuwait: National Council for Culture, Arts, and Letters. (In Arabic).
 - Ibrahim, A., Al-Ghanimi, S., & Awad Ali. (1996). Ma'rifat al-ākhar (madkhal ila al-manahij al-naqdiyyah al-hadithah) [Knowing the Other: An Introduction to Modern Critical Methods]. Beirut: Al-Markaz al-Thaqafi al-Arabi. (In Arabic).
 - Jabouri Ghazoul, F. (1983). Edward Said, al-'Alam wa al-Nass wa al-Naqid [Edward Said: The World, the Text, and the Critic]. Majallat Fousoul, (1), 185–197. (In Arabic).
 - Khatami, M. (1386). Derrida va sakhtarshakani [Derrida and Deconstruction]. Faslnameh-ye Falsafi, Erfani va Adabi, (4 & 5), 213–223. (In Persian).
 - Al-Misiri, A. W., & Al-Turki, F. (2003). Al-hadathah wa ma ba'd al-hadathah [Modernity and Postmodernity]. Damascus: Dar al-Fikr. (In Arabic).
 - Qassab, W. (1430). Manahij al-naqd al-adabi al-hadith [Methods of Modern Literary Criticism] (2nd ed.). Damascus: Dar al-Fikr. (In Arabic).

- Ranjbar, F. (1393). [A Study of Fatalism in One Thousand and One Nights] (Master's thesis). Faculty of Literature and Humanities, University of Hormozgan, Iran. (In Persian).
- Shamisa, S. (1388). [Literary Criticism] (3rd ed.). Tehran: Nashr Mitra. (In Persian).
- Sim, S. (1943). [Structuralism and Post-Structuralism] (B. Mohaqeq, Trans.) (1st ed.). Tehran: Mo'assese-ye Ta'lif, Tarjomeh va Nashr-e Asar-e Honari-ye Matn. (In Persian).
- Tyson, L. (1387). [Contemporary Literary Criticism Theories] (M. Hosseinzadeh & F. Hosseini, Trans.). Tehran: Negah-e Emrooz & Hekayat Qalam-e Novin. (In Persian).
- Zarshenas, S. (1382). Daramadi bar bonyanhaye falsafi-ye saktargrayi va sakt-shakani dar naqd-e adabi [An Introduction to the Philosophical Foundations of Structuralism and Deconstruction in Literary Criticism]. Adabiat-e Dastani, (68), 12–21. (In Persian).
- Zimaran, M. (1386). [Jacques Derrida and the Metaphysics of Presence] (1st ed.). Tehran: Nashr Hermes. (In Persian).

سيولة المعنى في التقابلات الثنائية في «ألف ليلة وليلة»؛ بمنهج التفكيكية لجاك

دريدا (دراسة تطبيقية: قصة نور الدين وأخيه شمس الدين)

نوع المقالة: أصلية

مريم أطهري نيا^١، حسين ابويساني^{٢*}، زهره ناعمي^٣، صغرى فلاحتي^٤

١. خريجة دكتوراه في اللغة العربية وآدابها، جامعة خوارزمي، كلية الآداب، كرج، إيران.
٢. أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة خوارزمي، كلية الآداب، كرج، إيران.
٣. أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة خوارزمي، كلية الآداب، كرج، إيران.
٤. أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة خوارزمي، كلية الآداب، كرج، إيران.

تاريخ دريافت: ١٤٠٤/٠٤/١٠ تاريخ پذیرش: ١٤٠٤/٠٦/٢٥

ملخص

تعد التفكيكية كمنهج نظري وتطبيقي في قراءة النص، وفي هذا السياق يشكك في وجود معنى قطعي أو تماسك نهائي في النص، وتؤكد على نسبية المعنى وعدم اليقين فيه. وبالاعتماد على هذا الإطار، يتوجه هذا البحث بالمنهج الوصفي-التحليلي إلى دراسة تمثيل التقابلات الثنائية وسيولة المعنى في قصة «نور الدين مع أخيه شمس الدين» من ألف ليلة وليلة. وجرى تحليل القصة في ثلاث مراحل منظمة: تعريف التقابلات الثنائية وتحديد القطب المسيطر، كشف عدم استقرار القطب الغالب ودراسة لحظات انقطاع المعنى، وتحليل تدابير الإنسان وتربطها مع القدر فوق الطبيعة. وإلى جانب ذلك، تم دراسة مفهوم اللامركزية كأحد المكونات الأساسية في فكرة جاك دريدا. تظهر النتائج أن رواية «نور الدين وشمس الدين» مركزة على سيولة المعنى وتعلقه. مع أن التقابل بين القدر والتدبير يبدو مراتبياً، تنفك حدوده في عمق النص ويلعب التدبير الإنساني دوراً فعالاً في تحقيق القدر. وبهذا الشكل، تتعد القصة عن البنية المركزة وتتحوّل إلى شبكة سيالة من التفاعلات والأحداث.

الكلمات المفتاحية: جاك دريدا، التفكيكية، التقابلات الثنائية، ألف ليلة وليلة، نور الدين وشمس الدين.